

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۳۰	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۹/۱۶
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	شرایط ولایت تفویض _ ادامه بحث در شرط هفتم ایجابی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

بحث در شرط هفتم از شروط ایجابی ولایت تفویض یعنی مردمی بودن بود و گفتیم این خصلت با سه رکن تحقق پیدا می کند، رکن اول تواضع بود که مورد بحث قرار دادیم و چند نمونه از آیات و روایات را خواندیم. در نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر در چند بند تأکید بر لزوم تواضع دارد، از سویی به خود مالک اشتر دستور تواضع می دهد و از سوی دیگر به او دستور می دهد کسانی که برای مسئولیت ها می گمارد را نیز از میان افرادی که دارای خصلت تواضع اند برگزیند. در اوایل نامه حضرت چنین می فرماید:

«وَإِذَا أَحَدٌ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ خِيَلَةً فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَيَكْفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَيَنْبِيءُ إِلَيْكَ بِمَا غَرَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ فِي عِظَمِهِ وَالتَّشَبُّهَ بِهِ فِي جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ يُذِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ وَيُهِينُ كُلَّ مُخْتَالٍ»^۱

هر گاه حکومت برای تو خود بزرگ بینی و کبر به وجود آورد، به بزرگی سلطنت خداوند که فوق توست و قدرتی که بر تو دارد و تو را بر خودت آن قدرت و توانایی نیست نظر کن، که این نظر کبر و غرورت را می نشاند، و تندی و شدت را از تو باز می دارد، و عقل از دست رفته را به تو باز می گرداند. از برابر داشتن خود با عظمت حق، و از تشبه خود با جبروت خداوند بر حذر باش، که حضرت او هر گردنکشی را خوار، و هر متکبری را بی ارزش و پست می کند.

در بخشی دیگر از نامه حضرت به مالک اشتر در همین راستا چنین آمده است _ که در گذشته نیز آن را بیان کردیم _:

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.

«وَجَعَلَ لِنُورِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَقَرَّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ بِمَجْلِسٍ عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرُطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَنْ نُقَدِّسَ أُمَّةً لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ»^۱

پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا ﷺ بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملت‌ی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد»

در بخشی دیگر حضرت چنین می‌فرماید:

«وَتَقَقَّدُ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَضُّعِ فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ»^۲

به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند.

شاهد این است که می‌فرماید: «فَفَرِّغْ لِأَوْلِيكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَضُّعِ» برای خبر رساندن از کسانی که به تو دسترسی ندارند؛ چنین اشخاصی انتخاب کن.

همچنین در بخش دیگری نیز بر تواضع تأکید می‌کنند که البته حضرت در این بخش به یکی از علل تکبر اشاره فرموده و می‌فرماید مراقب باش که این علت تکبر را در خود نفوذ ندهی و آن خود پسندی است و کسانی که تکبر می‌کنند، از خود راضی‌اند؛ لذا خود را برتر از دیگران می‌بینند و معمولا عجب، منشأ تکبر می‌شود، ابلیس که به آدم سجده نکرد و خدای متعال به او فرمود آیا تکبر کردی؟ او گفت من بهتر از او هستم:

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۳

۱. همان.

۲. همان.

۳. سورة اعراف: ۱۲.

(خداوند به او) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم، چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟» گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل!»

لذا حضرت می‌فرماید:

«وَإِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثُقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمَحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ»^۱

مبادا هرگز دچار خود پسندی گردی! و به خوبی‌های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیک، نیکوکاران را نابود سازد.

متأسفانه این اخلاقیات در جامعه تا حدودی نفوذ کرده که دوست دارند دیگران آنها را تعریف کنند که این خیلی حالت خطرناکی است.

یکی از مطالبی که زمینه نفوذ عناصر بیگانه را در خودی‌ها فراهم می‌کند همین است و ما تجربه داریم و این را به عنوان تجربه ذکر می‌کنیم: اوایلی که به لندن رفته بودیم و هنوز نیرویی نداشتیم، در بین افراد ایرانی که آنجا بودند می‌گشتیم و تحقیق می‌کردیم تا بتوانیم از آنها استفاده کنیم؛ شخصی بود از فارغ التحصیلان دانشگاه امام صادق علیه السلام بود و مسئولیت فرهنگی هم داشت و دانشجو بود در انجمن اسلامی فعالیت می‌کرد و ظاهر الصلاح بود و موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش هم خیلی عالی بود، به سه زبان مسلط بود و سخنور بود؛ لذا او را معاون فرهنگی مرکز اسلامی قرار دادیم – البته هنوز مرکز تأسیس نشده بود دفتری داشتیم و مقدمات تأسیس مرکز را آماده می‌کردیم – اما بعد کم‌کم دیدم که او خیلی از بنده تعریف می‌کند به حدی که موجب آزار بنده می‌شد و دوسه باری به او تذکر دادم، ولی مفید واقع نشد، ناچاراً او را به شکلی از مجموعه جدا کردیم اما چون نمی‌خواستیم به شکل طرد باشد لذا تماس گرفتم با آقای مهدوی کنی و گفتم این دانشجوی خودتان را برگردانید زیرا مدت دانشجویی او که ظاهراً بورسیه بود نیز تمام شده بود، و به این شکل او را به ایران برگردانیدیم؛ اما چیزی نگذشت، شاید یک سال، دوسال که دیدم او برگشته لندن و ریش خود را تراشیده و شده یک سلطنت طلب تمام عیار و سخنرانی بر علیه جمهوری اسلامی و... و معلوم شد که او نفوذی بوده؛ و برای بنده مسلم شد که یکی از راه‌های نفوذ دشمن در مجموعه‌های ما، این است که کسانی که می‌خواهند به افراد نزدیک شوند و در مجموعه‌ای نفوذ کنند، اولین کاری که می‌کنند این است که خیلی تعریف می‌کنند و دل طرف را به دست می‌آورند. این چیزی که حضرت اینجا می‌فرماید خیلی نکته عجیبی است.

رکن دوم از ارکان مردمی بودن خیرخواهی است که در روایات از آن به نُصح تعبیر شده است. در آیات و روایات تأکید بر این معنا شده که انسان باید خیرخواه دیگران باشد:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۱

خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد؛

احسان وصفی است که جامع تمام صفات خیرخواهی می‌شود.

سؤال یکی از شاگردان: خود کلمه نصح در قرآن وجود ندارد؟

پاسخ استاد: وجود دارد؛ شیطان هنگامی که خواست در آدم و حوا نفوذ کند چنین گفت:

«وَقَاتِلْهُمْ إِنِّي لَكُمُ الْوَسِيْلُ الْغَالِبُ»^۲

و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم.

و در گفتار انبیاء متعدد است که می‌گفتند:

«نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ»^۳

«برای شما خیرخواهی نمودم؛ با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم؟!»

کلمه نصح در قرآن کریم خیلی تکرار شده است؛ هم در مورد نفاق منافقین که خود را به دروغ ناصح به حساب می‌آورند مثل ابلیس و هم عمدتاً در لسان ناصحین حقیقی که در رأس آنها انبیاء و رسل هستند. نصح به معنای صلاح دیگری را در نظر گرفتن است؛ که ممکن است دفع ضرری باشد و یا جلب منفعت. گاهی عملی انجام دهد که صلاح دیگری را تأمین کند و گاهی نیز به زبان است و نصیحت در عربی فزاتر از صرف مسأله پند و اندرز است.

در قرآن دارد که به قارون چنین نصیحت کردند:

«أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۴

همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن.

این احسان از مصادیق نصح است.

۱. سوره نحل: ۹۰.

۲. سوره اعراف: ۲۱.

۳. همان: ۹۳.

۴. سوره قصص: ۷۷.

و همچنین در آیه کریمه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»^۱ و در مقابلش: «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»^۲.

مطمئننا این وصل که به آن امر شده و از علائم اهل ایمان و خرد شمرده شده است، وصل به اهل بیت و خدای متعال و رهبران الهی و جانشینان فرمانروایی خدای متعال است.

بحثی در اصول داریم که جا دارد یک مقاله مستقل درباره آن نوشته شود که برخی از معانی الفاظ، معانی تشکیکی اند. معنا دارای مراتب است؛ لذا یک صدق مع الواسطه وجود خواهد داشت و یک صدق بدون واسطه؛ آن مصداقی که معنای لفظ مستقیما بر آن منطبق می شود، آن فرد اعلی و اجلی است؛ لذا در قرآن کریم «مؤمن» گفته می شود، خود به خود بر امیرالمؤمنین علیه السلام تطبیق می شود زیرا آن فرد اجلی است و آنوقت صدقش بر سایر مراتب به واسطه آن فرد اعلی است.

در این آیه نیز همین گونه است و وصل شدن دارای مراتب است، آن وصل اعلی و اکمل، وصل از طریق امامت و ولایت است و هنگامی که انسان وصل به ولایت شد، صله به مؤمنین نیز که مراتب دیگر وصل است برای او حاصل می شود. و حقیقی بودن مراتب پایین تر به اندازه قرب آن مرتبه پایین تر به فرد اجلی است و هرچه قربش به او بیشتر باشد حقیقی تر خواهد بود و این مسأله دیگری غیر از حقیقت و مجاز است؛ در اینجا مسأله صدق مراتبی لفظ بر معناست و این مطلبی است که در ادبیات عرب و اصول مطرح نکردند؛ که گاهی صدق لفظ بر معنا، صدق تشکیکی است یعنی صدق یک لفظ بر معنای دارای مرتبه اکمل، اولای از صدقش نسبت به مرتبه دوم است و صدقش بر مرتبه دوم اولای از صدش در مرتبه سوم است، مثلا وقتی گفته می شود «مؤمن» صدق مؤمن بر امیرالمؤمنین علیه السلام اولی است از صدقش بر سلمان فارسی و همچنین صدقش بر سلمان فارسی اولی از صدقش بر ابوذر غفاری است؛ و این تا آنجا ادامه دارد که دیگر معنا و ضد معنا با یکدیگر تقریبا مساوی می شوند که در اینجا ملاک صدق لفظ، شبه بودن مصداق، با مرتبه بالاتر است. برای روشن شدن مثال سفیدی و سیاهی را گاهی زده ایم؛ یک سفیدی، سفیدی برف است که مصداق اکمل سفیدی است، کمی پایین تر سفیدی کاغذ است و کمی پایین تر سفیدی پارچه است و همینطور ادامه می کند تا به جایی که سفیدی این مرتبه به حدی پایین است که به سیاهی می گردد؛ مثل خاکستری، در چنین مواردی آن را کنار سفید کامل و سیاه کامل قرار می دهیم و به هر یک شباهت بیشتری داشت، جزو همان دسته است؛ این است که گفته می شود علی بن ابی طالب علیه السلام فاروق بین حق و باطل است و این است که گفته می شود امام میزان و

۱. و آنها که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار میدارند؛ و از پروردگارشان می ترسند؛ (سوره رعد: ۲۱).

۲. پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می کنند؛ (سوره رعد: ۲۵).

معیار است زیرا انسان‌ها را با او مقایسه می‌کنند و می‌بینند که شباهتش با علی بن ابی طالب علیه السلام بیشتر است یا با معاویه شباهتش بیشتر است؟